

جغد مينروا

تقدیم به

کارول و جودیت

الگزاندرا، الیزابت، ارین و لین

Bontempo, Charles J.

بونتیمپو، چارلز

جغد مینروا: فلسفه به روایت فیلسوفان/گردآورندگان چارلز جی بونتیمپو واس.
جک اودل؛ ترجمه مسعود علیا. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۵.

ISBN 964-311-612-3

۳۸۴ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

The Owl of Minerva

عنوان اصلی:

Philosophers on Philosophy

نمایه.

۱. فلسفه. ۲. فیلسوفان. الف. اودل، جک، ۱۹۳۳ - م، Odell, S. Jack.

علیا، مسعود، ۱۳۵۴ - ، مترجم. ج. عنوان.

ج ۷ ب ۵۳/ ۱۹۰

۱۳۸۴

۸۴-۲۵۵۷۱ م

کتابخانه ملی ایران

جغد مينروا

فلسفه به روايت فيلسوفان

گرد آورندگان:

چارلز جی. بونتیمپو

و

اس. جک اودل

ترجمه مسعود علیا



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Owl of Minerva

Philosophers on Philosophy

edited and with an introduction by

Charles J. Bontempo

and

S. Jack Odell

McGraw-Hill Book Paperbacks



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

چارلز جی. بونتیمپو و اس. جک اودل

جغد مینروا

ترجمه مسعود علیا

چاپ سوم

۵۵۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵-۶۱۲-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 987-964-311-612-5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۵۰۰۰ تومان

فهرست

- پیشگفتار..... ۷
- چند رویکرد به فلسفه / چارلز جی. بونتمپو و اس. جک اودل ۱۱
۱. تصویری که من از فلسفه دارم / کارل آر. پوپر..... ۶۹
۲. فراز شدن‌ها و فرو شدن‌های معناشناسانه من / جی. جی. سی. اسمارت ۹۳
۳. فلسفه و سیاست عمومی / سیدنی هوک ۱۱۷
۴. گفتاری در باره فلسفه / استوارت همشر ۱۳۹
۵. تحلیل مفهومی / الن آر. وایت..... ۱۵۹
۶. تصویری که امروز از فلسفه دارم / گابریل مارسل..... ۱۸۳
۷. اصالت تألیف مادی / پل لورنزن ۱۸۹
۸. منتقد نهادها / مکس اچ. فیش ۲۰۷
۹. تصویری که من از فلسفه دارم / فردریک سی. کاپلستون ۲۳۱
۱۰. کارستان فلسفی / برنند بلنشارد..... ۲۴۵
۱۱. کاری که فلاسفه می‌کنند / آدام شاف ۲۶۷
۱۲. فلسفه در فراسوی کلمات / الن واتس ۲۸۳
۱۳. بیاییم فیلم‌های بیش‌تری بسازیم / پل فیرابند..... ۲۹۹

۱۴. فلسفه / ای. جی. ایر	۳۱۵
۱۵. نامه‌ای به آقای آسترمان / دبلیو. وی. کواین	۳۳۱
۱۶. ربط و مناسبت واقعیت / هربرت مارکوزه	۳۳۷
۱۷. روشن‌بینی معرفت‌شناسانه / جان ویزدم	۳۵۷
منابع	۳۷۷
نمایه	۳۸۱

پیشگفتار

غرض ما این است که آرای فلاسفه مهم معاصر را در باره ماهیت و ربط و مناسبت فلسفه ارائه کنیم. کوشیده‌ایم در بازنمایی [آرای] متفکران در باره این موضوعات جانب توازن را چه به لحاظ فلسفی و چه به لحاظ جغرافیایی نگه داریم. گروه نویسندگان این کتاب مشتمل است بر چند منطق‌دان، متفکر اجتماعی و سیاسی، مورخ فلسفه، تحلیل‌گر زبانی، و فیلسوف علم و اخلاق، یک فیلسوف اگزیستانسیالیست و یک متفکر که علاقه بسیاری به تفکر خاور دور داشته است. ایشان اهل ایالات متحده، انگلیس، استرالیا و قاره اروپا هستند.

غالب این نوشته‌ها اختصاصاً برای همین کتاب تحریر شده است. موارد استثنا عبارتند از (۱) سه خطابه ریاست انجمن فلسفی آمریکا^۱ - یعنی نوشته‌های مکس فیش،^۲ هربرت مارکوزه^۳ و جان ویزدم؛^۴ (۲) نوشته سیدنی هوک،^۵ که شکل بسط‌یافته مقاله‌ای است که پیش‌تر منتشر شده است؛ (۳) نوشته برنارد بلنشارد،^۶ که صورت بازنگری شده یک سخنرانی از سخنرانی‌های مالون پاول^۷ است؛ و (۴) نوشته دبلیو. وی. کواین،^۸ که نامه‌ای است در پاسخ به چند سؤال از او در خصوص خودش و فلسفه.

1. American Philosophical Association

2. Max Fisch

3. Herbert Marcuse

4. John Wisdom

5. Sidney Hook

6. Brand Blanshard

7. Mahlon Powell Lecture

8. W. V. Quine

فرصت را غنیمت می‌شماریم و از ساموئل گوروویتس،^۱ جیمز لشر،^۲ الن پاش^۳ و مورلند پرکینز،^۴ از دانشگاه مریلند، بابت نظرها و پیشنهادهای سودمندشان قدردانی می‌کنیم. از مارگارت - مری رایان^۵ و هلن وید،^۶ هم به خاطر حروفچینی دستنوشته کتاب و هم به خاطر حروفچینی نامه‌های فراوانی که مربوط به کتابی از این جنس می‌شود سپاسگزاریم. جک اودل^۷ همچنین از دانشگاه مریلند به خاطر فراهم کردن مرخصی‌ای تحصیلی (بهار ۱۹۷۳)، که بخشی از آن صرف تدارک این کتاب گردید، سپاسگزاری می‌کند.

چارلز جی. بونتیمپو

اس. جک اودل

1. Samuel Gorovitz

2. James Leshner

3. Alan Pasch

4. Moreland Perkins

5. Margaret-Mary Ryan

6. Helen Wade

7. Jack Odell

جغد مینروا^۱ تنها شامگاهان بال می‌گشاید.

● هگل

۱. مینروا (Minerva): الهه حکمت، هنر و ابداع در اساطیر روم است که همتای آتنا در اساطیر یونان محسوب می‌شود، و جغد پرنده اوست. جغد مینروا، که نماد حکمت است، بیش از همه به لطف همین جمله هگل که در اواخر پیشگفتار فلسفه حق او می‌آید در یادها مانده است. مراد هگل این است که فلسفه هنگامی ممکن است پدیدار شود که شکلی از زندگی به پختگی رسیده و در سراسیمه‌پیری قرار گرفته است و جای خود را به شکل‌های تازه می‌دهد. — م.

مقدمه

چند رویکرد به فلسفه

چارلز جی. بونتمپو و اس. جک اودل

۱

فلسفه یکی از کهن‌ترین رشته‌های ماست. بیش از دو هزار سال قبل افلاطون و ارسطو در مدارس یونانی^۱ درس فلسفه می‌دادند. با این حال، عجیب است که فلسفه، به رغم تاریخ درازش، نه به خوبی درک شده و نه به طور عمیق و جامع. و این مطلب مخصوصاً در خارج از حلقهٔ استادان حرفه‌ای صدق می‌کند که این رشته را به دانشجویان امروز می‌شناسانند و از راه تحقیقاتشان در تحول و بالندگی آن می‌کوشند. البته فلسفه به عنوان نوعی زمینهٔ مطالعاتی شناخته شده است که با پرسش‌های عمیق و بنیادی سروکار دارد، ولی غالباً همهٔ درکی که از این زمینهٔ مطالعاتی دارند همین است. از این گذشته، حتی در بین فلاسفهٔ حرفه‌ای دانشگاهی نیز اجماعی در این باره وجود ندارد که بهترین دریافت از زمینهٔ مطالعاتیشان چیست و کار ایشان چه ربطی به زندگی و نهادهای ما، به گزینش‌ها و امیدهای شخصی ما، و به سیاست‌ها و غایات عمومی ما دارد. خلاصه این که روشن نیست فلسفه چه نسبتی دارد با

۱. منظور آکادمیا و لویکون است. - م.

آن پرسش‌های مربوط به مخصصهٔ انسانی که خاطر همهٔ ما را پریشان می‌دارند.

همین پرسش‌ها در بارهٔ ماهیت فلسفه و ربط و مناسبت آن، موضوعات این کتاب را تشکیل می‌دهد. ما می‌خواهیم درک خود را از چیستی فلسفه و کاروبار فلاسفه بیش‌تر کنیم. دست کم می‌خواهیم آغاز به درک این مطلب کنیم که از زمینهٔ مطالعاتی‌مان، از کسانی که مشغول به مطالعهٔ آن هستند، و از آن‌هایی که در تطور و بالندگی آن دستی دارند چه انتظار خردپسندانه‌ای می‌توانیم داشته باشیم.

به زودی خواهیم دید که درک ماهیت فلسفه به هیچ روی کار ساده‌ای نیست، زیرا فلسفه با سایر زمینه‌های مطالعاتی از جهاتی فرق دارد که موضوعات ما را پیچیده و پرس و جویمان را دشوار می‌کند. با این حال، لزومی ندارد که این امر از امید ما به این که درک خود را بیش‌تر کنیم بکاهد، زیرا برخی از بهترین منابع موجود را که می‌توانند ما را در پرس و جویمان یاری دهند در اختیار داریم. این منابع در قالب اظهارنظرهای فلاسفهٔ مهم معاصر در بارهٔ موضوعات ما در این کتاب آمده است. اگر از سر دقت نظر، عنایت کنیم به آنچه این فلاسفهٔ سرگرم کار، در بارهٔ رشتهٔ خویش آن گونه که خودشان آن را می‌بینند بر زبان جاری می‌کنند، مطمئناً بهتر می‌توانیم پرس و جویمان را از پیش ببریم.

کار ما همان قدر که دشوار است ممکن است ثمربخش هم باشد. افزایش درکمان از ماهیت زمینهٔ مطالعاتی‌مان چه‌بسا ما را برای راه یافتن به آثار آن‌هایی که خود را «فلسوف» می‌نامند مهیاتر کند. شناخت بیش‌تر طرز تلقی‌ای که فیلسوفی ممکن است در بارهٔ رشتهٔ خود داشته باشد چه‌بسا توانایی ما را در فهم، ارزیابی و نقد و بررسی مساعی فلسفی او بهبود ببخشد. علاقهٔ ما به حصول چنین درکی از مرزهای «صرفاً دانشگاهی» درمی‌گذرد، زیرا فلسفه در این روزگار، شاید بیش از هر رشتهٔ دیگری، به

شدت آماج این انتقاد قرار گرفته است که به مسائل و مشکلات انسانی ارتباط ندارد؛ این که فلاسفه رشته خود را شرحه شرحه کرده‌اند و به صورت سلسله‌ای از مسائل فنی درآورده‌اند که دخلی به مسائل بحران انسانی روزگار ما ندارند و ظاهراً حتی میان خود این مسائل هم ارتباطی نیست.

حجت می‌آورند که فلاسفه به صورت جرگه‌ای عزلت‌گزیده از حرفه‌ای‌های نخبه درآمده‌اند که عامدانه از مسئولیت‌های تصمیم‌گیری مقرون به دلوپسی و اضطراب و مشورت دادن در خصوص موضوعات مربوط به سیاست عمومی و نیز از کار فوری و فوئی برنامه‌ریزی و مشارکت در اعمال در جهت مقاصد انسانی و اجتماعی غفلت می‌کنند. همچنین، احتجاج می‌کنند که فلاسفه امروز با اختیار کردن این موضع نادلیسند ماهیت و مقاصد حقیقی زمینه مطالعاتی خود را تحریف کرده‌اند.

به شکلی عام‌تر، حجت می‌آورند که، فی‌الواقع، نتایجی که قاطبه فلاسفه بر سر آن‌ها اجماع دارند از چند مورد تجاوز نمی‌کند و دستاورد ثبت شده فلاسفه نه فقط عوام را دلسرد می‌کند، بلکه مایه دلسردی برخی از استادان و دانشجویان آن است، برخی از آن استادان و دانشجویانی که بهتر از سایرین تعلیم دیده‌اند و بیش از دیگران فکر و ذکرشان فلسفه است. این منتقدان در ادامه می‌گویند که به همین دلایل، مشاهده می‌کنیم که بعضی از مستعدترین افراد اهل فلسفه، دانشجویان فلسفه و آموزگاران فلسفه مرتباً به کام دلسردی از زمینه مطالعاتی خود و نومی‌دلی از همتایانشان فرو می‌روند. نتیجه این وضع و حال این است که این استعدادها غالباً برای همیشه در محراب رشته‌ای قربانی می‌شوند که همواره تصور کرده‌اند ارزش آن را دارد که مشتاق‌ترین و جدی‌ترین متفکران ما خود را وقف آن کنند. منتقدان فلسفه به این هم قائلند که علت این علاقه ناچیز به فلسفه و این درک ناچیز از مشغله‌ها و نتایج فلاسفه معاصر در خارج از محافل دانشگاهی، این است که فلسفه فاقد ربط و مناسبت است.

البته در سرتاسر تاریخ فلسفه، انتقادهای مشابهی از فلسفه و فلاسفه صورت گرفته است، از هنگامی که تراسوماخوس،^۱ سوفسطایی دوران باستان، از سر تحقیر سقراط را به کودکی که «آب از بینی اش جاری است»^[۱] مانند کرد و آریستوفانس^۲ کاریکاتور سقراط را به صورت «آدمی عجیب و غریب و مضحک، آمیزه‌ای از فضل فروش، اهل تناقض‌گویی، بی‌دین و احضارکننده ارواح»^[۲] ترسیم کرد. حقیقت این است که حتی از داخل اقلیم خود فلسفه صداهایی بلند شده است که این انتقادهای را نقطه عزیمت رویکرد خودشان به این رشته قرار داده‌اند نظیر اگزیستانسیالیسم یا اصالت وجود، مارکسیسم و اصالت شخص.^۳

ولی امروزه روز این ادعاها به دو دلیل قوت خاصی دارند. دلیل اول این که صحنه کنونی اجتماع دستخوش دگرگونی‌های فراخ دامنه‌ای است که در آن‌ها تکاپو و جنب و جوش دموکراسی مشارکتی^۴ نقشی بسیار مهم ایفا می‌کند. تعجبی ندارد که در این محیط، فیلسوف (که به زعم بسیاری متفکر کامل عیار اجتماع است) محل مذاقه قرار می‌گیرد و به پرسش گرفته می‌شود تا در باره خویش توضیح دهد. از او می‌خواهند موضع خود را در مورد این یا آن مسئله مشخص کند؛ از او می‌خواهند که از موضع خودش دفاع کند؛ از او می‌خواهند که آنچه را می‌تواند برای از پیش بردن موضعش انجام دهد معلوم دارد؛ و [بالاخره] از او می‌خواهند که سهمی را که به ادعای خودش مشتاق است در مقام نماینده‌ای برای موضع خویش ادا کند در قالب برنامه‌ها و اعمالی در جهت نوعی مقصود اجتماعی خاص ادا کند.

شاید چیزی که بیش از همه در این توضیح‌خواستن‌ها و به پرسش گرفتن‌ها جلب نظر می‌کند این باشد که غالباً از فیلسوف انتظار دارند در هر موردی در

1. Thrasymachus

۲. Aristophanes : کمدی‌نویس یونانی (۴۴۸-۳۳۸ ق. م.) - م.

3. personalism

4. participatory

مقام فیلسوف پاسخ دهد. این انتظار مبتنی بر این اعتقاد است که فیلسوف به سبب تربیت و تعلیم و قابلیت‌هایش در مقام فیلسوف مخصوصاً به مسائل علاقه‌مند است و مخصوصاً صلاحیت مشارکت در برنامه‌ها را دارد زیرا هویت او را اغلب (درست یا نادرست) با هویت صفی طولانی از متفکران اجتماعی، نظیر افلاطون، ارسطو، هابز،^۱ لاک^۲ و مارکس، یکسان می‌گیرند - متفکرانی که آرای آن‌ها اهمیتی محسوس در وقایع گذشته داشته است. بی‌تردید، این انتظارات بسیار متوقعانه را آن نحوه برخورد بنیادین با مسائل اجتماعی - سیاسی اساسی که در آثاری همچون جمهوری^۳ افلاطون جلوه‌گر شده، برانگیخته و میدان داده است - اثری که می‌توان آن را یکی از پایدارترین، شامل‌ترین و مبسوط‌ترین طرح‌هایی دانست که در تاریخ تفکر غرب برای مناسبات اجتماعی - سیاسی ریخته شده است.

حال عنایت می‌کنیم به دلیل دوم این که چرا اتهام‌های یاد شده علیه فلسفه قوتی خاص دارد و چرا این اتهام‌ها مخصوصاً امروز مایه نگرانی و پریشانی است. در این‌جا لازم است تصور فلاسفه عهد ماضی را از خودشان در مقایسه با تصور هم‌تایان معاصر آن‌ها از خویش مد نظر قرار دهیم. به ما گفته‌اند که فلاسفه باستان خود را دستانداران حکمت می‌دانستند. ایشان بر این اعتقاد بودند که زمینه مطالعاتیشان با حیرت آغاز می‌شود و در مراتب و مراحل بالیده‌تر خود «ملکه علوم» است. در هیچ کجا به اندازه جمهوری افلاطون ارزش قابلیت‌ها و تربیت خاص فیلسوف محل تأکید قرار نگرفته است، رساله‌ای که در آن افلاطون قائل است به این که توفیق هر شهر یا کشوری، مخصوصاً شهری که او وصف می‌کند، در گرو ایفای درست و شایسته نقش رهبری است - جامه‌ای که برازنده قامت فیلسوفان است.

۱. [Thomas] Hobbes: فیلسوف انگلیسی (۱۶۷۹-۱۵۸۸). - م.

۲. [John] Locke: فیلسوف انگلیسی (۱۷۰۴-۱۶۳۲). - م.

مشکلات شهرها، و به عقیده من، مشکلات نژاد انسان‌ها پایان نخواهد گرفت، و نیز جامعه‌ای که در خیال خویش بنا کرده‌ایم جامه تحقق نخواهد پوشید و به کمال خویش نخواهد رسید مگر این‌که یا فیلسوفان در شهرهایشان پادشاه شوند یا در روح آن کسانی که اکنون پادشاه و زمامدار خوانده می‌شوند آن طور که باید و شاید اشتیاق راستین به حکمت دمیده شود؛ به سخن دیگر، مگر این‌که قدرت سیاسی و فلسفه توأم شوند.^[۳]

بدین سان، فلاسفه باستان و کثیری از اخلاف ایشان در خصوص آنچه تصور می‌کردند می‌توانند با زمینه مطالعاتی خویش به آن دست یابند آرمان‌های بلند در سر داشتند.

حال اجازه دهید نظری بیندازیم به آنچه شماری از فلاسفه معاصر در این کتاب در باره دستاوردهای گذشته فلسفه و امید آینده آن می‌گویند. کارل پوپر^۱ (۱)، یکی از این فلاسفه، بر این اعتقاد است که فلسفه حرفه‌ای «نیاز فوری و فوری به... دفاع از موجودیت خود دارد» و از روزگار افلاطون به این طرف «خودبزرگ‌بینی شایع‌ترین بیماری شغلی فلاسفه بوده است».^[۴] او در اظهارنظر در باره فلسفه کنونی متذکر می‌شود که

مدرسه آیینی،^۲ به بدترین معنای لفظ، به وفور پیدا می‌شود؛ اندیشه‌های بلند در سیلاب کلمات مدفون می‌شوند. در عین حال، به نظر می‌رسد که نوعی نخوت و گستاخی — که روزگاری در متون فلسفی پدیده‌ای نادر بود — نزد سردبیران کثیری از نشریات، به عنوان دلیلی بر جسارت در تفکر و بداعت مقبول می‌افتد.

جی. جی. سی. اسمارت^۳ (۲)، دیگر متفکر معاصر، به خاطر ماهیت و گستره

1. Karl Popper

۲. scholasticism: معنای رایج این اصطلاح، حکمت مدرسی یا همان فلسفه اسکولاستیک است، اما به نظر می‌رسد در این جا معادل «مدرسه آیینی» (برگرفته از فرهنگ علوم انسانی، تألیف داریوش آشوری) به مراد پوپر نزدیک‌تر است. — م.

3. J. J. C. Smart

اختلاف نظر بین فلاسفه ماتم گرفته است: «چیزی که در فلسفه منشأ زحمت می شود این نیست که ما بر سر مسائلی بنیادی اختلاف نظر پیدا می کنیم. این قسم اختلاف نظر به شکلی سالم و طبیعی در علم هم پیش می آید. آنچه در فلسفه ما را به زحمت می اندازد این است که دچار چیزی شبیه اختلاف نظر تمام عیار یا حتی عدم درک تمام عیار می شویم.» او در این که این زمینه مطالعاتی «محترم» باشد نیز تردید می کند به این صورت که می گوید: «مسلماً اگر فلسفه زمینه مطالعاتی محترمی بود، در این خصوص که چه چیز مهمل است و چه چیز مهمل نیست اتفاق نظر عمومی وجود می داشت، لافل بین آن کسانی که در ازای تدریس فلسفه در دانشگاه های صاحب نام دستمزد کلانی می گیرند.» سیدنی هوک (۳) همین نبود اتفاق نظر را «سابقه بدی در کارنامه فلسفه» توصیف می کند.

آنچه در این آرا در باره فلسفه، نگرانی بسیار برمی انگیزد این است که آنها را در این موارد نه از زبان «بنیادستیزان» یا «افراطیون» فلسفی بلکه از زبان اعضای باسابقه جامعه فیلسوفان حرفه ای می شنویم، متفکرانی که در فلسفه افادات یا مساعی مهمی کرده اند!

۲

در باره این انتقادات و اتهام ها علیه زمینه مطالعاتی و کسانی که به آن می پردازند چه می توان گفت؟ قدر مسلم این که وقتی درک خود را از ماهیت رشته مان افزایش دهیم از عهده سنجش آنها بهتر برمی آییم. به طور مثال، دشوار می توان این مسئله را حل و فصل کرد که آیا ناکامی در پروردن مجموعه ای از نتایج که قاطبه فلاسفه بر سر آن اتفاق نظر داشته باشند باید نقطه ضعف فلسفه به حساب آید یا نه. البته اگر فلسفه را ماهیتاً شبیه، مثلاً، علم بدانیم، نگران این ناکامی خواهیم بود. در مقابل، اگر بین فلسفه و هنر، در مقابل علم، قائل به شباهت ماهوی باشیم، احتمالاً نگرانی جدی نخواهیم داشت.

این مطلب حاکی از آن است که داوری ما در بارهٔ کامیابی یا ناکامی فلسفه تا حد زیادی وابسته است به نظر ما در مورد ماهیت آن، یعنی در این باب که فلسفه چیست و چه می‌جوید. پس مهم است که ببینیم فلسفه چه شباهت‌ها یا تفاوت‌هایی با سایر زمینه‌های مطالعاتی دارد. به عنوان بخشی از این کار، باید پرس و جو کنیم که آیا می‌توان «فلسفه» را به نحوی تعریف – یا لااقل توصیف – کرد که آن را از سایر زمینه‌های مطالعاتی متمایز کند یا نه. حال می‌پردازیم به پاره‌ای اندیشه‌ها در بارهٔ این سؤالات. بعد از این کار برمی‌گردیم به مسئلهٔ ربط و مناسبت فلسفه.

۳

و اما این پرسش که «فلسفه چیست؟» به طور قطع برای آن کسانی در جمع ما که به عنوان فلسفه‌ورز، آموزگار یا دانشجو درگیر مشغله‌های فلسفی هستند طنین آشنایی دارد. غالباً این سؤال در آن اوضاع و احوال متعارفی پیش می‌آید که پرس و جوها در بارهٔ مشغله و کار ما بخشی از حرف‌ها و سؤالات عادی‌ای هستند که باب صحبت را می‌گشایند. ابتدا از ما می‌پرسند: «شغل شما چیست؟» جواب می‌دهیم: «من فیلسوفم»، «معلم فلسفه‌ام» یا «دانشجوی فلسفه‌ام». آن وقت، گویا به ناگزیر، با سؤال دشواری مواجه می‌شویم که بعد از سؤال اول می‌آید: «فلسفه چیست؟» پرسشی که از ما می‌خواهد زمینهٔ مطالعاتی خود را شرح دهیم، تعریف کنیم یا به نحوی از انحا توصیف کنیم. جالب است که، فی‌المثل، جماعت نانو، آموزگاران حقوق و دانشجویان فیزیک معمولاً ناگزیر نیستند در معرض این رشته سؤال‌ها قرار بگیرند؛ زیرا جواب آن‌ها به سؤال اول – «نانو هستیم»، «معلم حقوقم» یا «دانشجوی فیزیکم» – برای ارضای علاقهٔ سؤال‌کننده کافی به نظر می‌رسد. ظاهراً آن‌ها به صرف نام بردن از کارشان راهی دراز را تا شناخت و تشخیص اقسام مشغله‌هایی که درگیر آن هستند طی می‌کنند، و راه باز می‌شود تا صحبت به

موضوع هوا، مسابقات ورزشی یا اخبار روز کشیده شود. [اما] به ندرت پیش می‌آید که آن کسانی که درگیر فلسفه‌اند به راحتی از شر این سؤال خلاص شوند.

این سؤال و جواب‌ها ممکن است در مهمانی، دیدار با خانواده و دوستان در روزهای تعطیل یا در دیدار و برخوردی تصادفی در هواپیما روی بدهد. ولی امکان دارد که فلاسفه حرفه‌ای در گفتگوها و بحث‌هایشان با هم‌تایان دانشگاهی خود در سایر رشته‌ها با همین سؤالات روبرو شوند. «من هیچ وقت دقیقاً متوجه نشده‌ام که شما فیلسوف‌ها سروکارتان با چیست. ممکن است در باره‌اش توضیح بدهید؟» این خواسته‌ای نامعمول نیست، و چه‌بسا همکاران شخص در رشته‌های مهندسی، شیمی، ریاضیات یا زبان‌های باستانی آن را طرح کنند. حتی آن‌هایی که یکی - دو درس در فلسفه گذرانده‌اند چه‌بسا اظهار نظر کنند که «من وقتی دانشجوی لیسانس بودم درسی در رشته شما گذراندم، ولی هیچ وقت واقعاً سر در نیاوردم که فلسفه با چه چیز سروکار دارد. ممکن است برایم بگویید؟»

کثیری از متفکران بر این اعتقاد بوده‌اند که راهی مناسب برای رسیدن به درکی از این که «فلسفه با چه چیز سروکار دارد» مطالعه تاریخ فلسفه است. بعضی گفته‌اند که این قسم مطالعه لازمه چنین درکی است. برخی دیگر حجت آورده‌اند که این راه بهترین طریق یا حتی یگانه طریق رسیدن به درکی از ماهیت فلسفه است. ما این نظرها را به مثابه بخشی از چیزی که آن را رویکرد تاریخی به مسئله مورد بحثمان اصطلاح می‌کنیم محل بررسی قرار می‌دهیم.

رویکرد تاریخی

در تأیید این رأی که راهی مناسب برای بصیرت پیدا کردن نسبت به ماهیت فلسفه بررسی آثار آن متفکرانی است که به لحاظ تاریخی افادات فلسفی را به

ایشان نسبت داده‌اند بسیاری چیزها می‌توان گفت. این رأی نسبتاً در دانشگاه‌های ما مقبول افتاده و به کار بسته شده، و شاهد آن این است که دانشگاه‌ها دانشجویان را در برنامه‌های [درسی] فلسفه ملزم می‌کنند به این که در زمینه تاریخ فلسفه آموزش ببینند و امتحان بدهند. برخی متفکران می‌گویند امروز به نظر می‌رسد که در بین مورخان فلسفه اتفاق نظر چشمگیری در باره آن چهره‌هایی که در این دروس برای بررسی انتخاب می‌شوند وجود دارد. و متذکر می‌شوند که در آثار بهترمان در زمینه تاریخ فلسفه همپوشی گسترده‌ای می‌بینیم بین آن شخصیت‌هایی که آرا و افکارشان معرفی و شناسانده می‌شود. به همین دلایل، این متفکران مدعی هستند که این رویکرد کانون علاقه مشترکی فراهم می‌آورد.

قرائنی هست که نشان می‌دهد این رویکرد لااقل تا حدی توفیق پیدا کرده است. با وجود اظهارنظر پیشینمان مبنی بر این که برخی دانشجویان سابق فلسفه در باره ماهیت فلسفه سرگردان و متحیرند، این نیز حقیقت دارد که بسیاری از دانشجویانی که شخصیت‌های فلسفی تاریخی را مطالعه می‌کنند اعتقاد پیدا می‌کنند به این که از رهگذر این متفکران با شیوه و سطحی از تفکر آشنا شده‌اند که عمدتاً برایشان تازگی دارد. اغلب، این گروه از دانشجویان به درک طیفی از مسائل می‌رسند که، به احتمال زیاد، بدون رو کردن به این متفکران به خاطرشان خطور نمی‌کرد. تجربه‌هایی از این جنس مسلماً به یافتن درکی بهتر از ماهیت فلسفه یاری رسانده است، ولو فقط با فراهم کردن فرصتی برای رسیدن به چنین درکی از طریق نوعی «آشنایی مستقیم» با تفکرات فلسفی عهد ماضی.

سوی این، ما گواهی کثیری از فلاسفه حرفه‌ای معاصر را در دست داریم که معتقدند مشغله‌های فلسفی ایشان استمرار کارهای اسلافشان و مرتبط با این کارهاست. به ادعای ایشان، مجموعه‌ای از مسائل وجود دارد که مشخصه

کار فلسفی بوده و همواره خواهد بود. در این کتاب، استوارت همپشر^۱ (۴) قائل است به این که این اتصال به گذشته به قدری اهمیت دارد که ناآشنایان با کارهای فلاسفه مهم عهد ماضی (و نیز فلاسفه مهم زمان حال) «تقریباً به طور قطع صلاحیت آن را ندارند» که در موضوعات و مسائل بنیادین فلسفه افاده یا ادای سهم کنند. مسلماً آدمی انتظار دارد که اغلب فلاسفه بزرگ امروز و سراسر تاریخ [آثار] اسلاف خویش را مطالعه کرده باشند و از آن متأثر بوده باشند. (به عنوان یک نمونه تاریخی روشن به زنجیره روابط استاد - شاگردی سقراط، افلاطون و ارسطو استناد می‌کنیم).

شماری از متفکران ادعاهای بزرگ‌تری در تأیید رویکرد تاریخی مطرح کرده‌اند. به طور مثال، مارتین هایدگر^۲ می‌پندارد که «ما تنها در صورتی می‌توانیم پرسش 'فلسفه چیست؟' را به میان آوریم که وارد گفتگو و مباحثه با تفکر عالم یونانی شویم...»^[۵] به عقیده هایدگر، اگر رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کنیم و علی‌الخصوص اگر با تفکر یونانیان باستان قطع ارتباط کنیم، نمی‌توانیم فلسفه را درک کنیم، زیرا فلسفه اقتباس و استحاله‌ای از آن چیزی است که یونانیان به ما داده‌اند. بدین قرار هایدگر قائل است به این که رویکرد تاریخی یگانه راه قابل قبول برای حاصل کردن درکی از ماهیت فلسفه است.

گرچه در تأیید این رویکرد به طور قطع بسیار می‌توان داد سخن داد، انتقادهایی جدی هم نسبت به آن وجود داشته است. پاره‌ای از این انتقادهای بر این ادعا استوارند که فلسفه در قرن بیستم دستخوش چنان تغییر شگرفی شده است که می‌توانیم بین فلسفه‌ای «قدیم» و فلسفه‌ای «جدید»، یا فلسفه‌ای «پیشاعلمی» و فلسفه‌ای «علمی»، تمایز بگذاریم. ظاهراً مشخصه اولی افراط در نظورورزی و طلب نابخردانه معرفت مطلقاً یقینی نسبت به عالم طبیعت

1. Stuart Hampshire

۲. Martin Heidegger: فیلسوف آلمانی (۱۸۸۹-۱۹۷۶). - م.

است. فلسفه جدید البته بر حسب نقاط مقابل هر یک از این مشخصات توصیف می‌شود.^[۶] حجت آورده‌اند که چون این قسم تفاوت‌های مشخص بین فلسفه‌های «جدید» و «قدیم» هست، رویکرد تاریخی سودمند که نیست هیچ، این خطر جدی را هم دارد که گمراه‌کننده و بلکه زیانبار باشد مخصوصاً وقتی به وجهی نامناسب آن را در پیش بگیرند. این در پیش گرفتن نامناسب به شکل فقدان عینی‌نگری پدیدار می‌شود که به «تجلیل فلسفه‌های گذشته»^[۷] می‌انجامد. برخی معتقدند که این وضع و حال ممکن است دیدگاهی خواص‌نگر^۱ نسبت به فلسفه و فلاسفه پدید آورد که بر حسب آن فلسفه زمینه مطالعاتی یا رشته‌ای است خاص – فقط مختص به اشخاص بهره‌مند از قابلیت‌های خارق‌العاده – که روش، مسائل و مقاصد آن به کلی از دسترس عوام بیرون است. مطابق این دیدگاه خواص‌نگر، نمی‌توانیم از تفکر آن‌هایی که با این قابلیت‌های سرّی و خفیه و برخوردار از آموزش تاریخی خاص به این رشته روی نمی‌کنند توقع یاری داشته باشیم.

این دیدگاه خواص‌نگر تعارض دارد با دریافت عوام‌نگر از فلسفه که برحسب آن هر انسانی، اعم از راننده تا کسی، کارگر اسکله، یا ماهیگیر، قابلیت آن را دارد که آرای جالب نظر در باره طبیعت آدمی و نسبت آدمی با جهانش بپرورد. چنین شخصی شاید هرگز چیزی راجع به افلاطون یا ارسطو نشنیده باشد، اما اگر در باره آن‌ها چیزی می‌شنید چه بسا تصدیق می‌کرد که آنچه خودش در تأملاتش انجام می‌داده تا حدودی شبیه همان قسم کاری است که افلاطون یا ارسطو می‌کردند. در واقع، دیدگاهی «قهوه‌خانه‌ای» نسبت به فیلسوف هست که او را درست به صورت چنین شخصی توصیف می‌کند – کسی که سن و سال و تجربه‌های زندگی‌اش گفته‌هایش را از خاصیت عبرت‌آموزی و ارجمندی برخوردار می‌کند، گو این که از هیچ کدام

1. elitist (نخبه‌گرایانه)

از آموزش‌هایی که متفکر حرفه‌ای یا دانشگاهی دیده، برخوردار نشده است. حتی ممکن است شخصی که این توصیف در باره او صدق می‌کند بتواند چیزی بگوید که فلاسفه حرفه‌ای و دانشگاهی آن را درخور توجه بدانند. (در مورد کسی که به همان شکل در رشته‌ای مثل ریاضی آموزش ندیده است بسیار کم‌تر محتمل می‌دانیم که چنین افاده یا ادای سهمی در این رشته کند.)

این طور نیست که جمیع مخالفان دیدگاه خواص‌نگر راغب باشند که بگذارند دعوی علیه این دیدگاه حول محور وجود داشتن یا وجود نداشتن چنین اشخاص استثنایی بگردد. از باب مثال، کارل پوپر مدعی است که در واقع هر مرد و زنی فیلسوف است – البته نه فیلسوفی حرفه‌ای یا دانشگاهی، ولی با این حال فیلسوف.^[۹] او تصدیق می‌کند که تنها چند فیلسوف حقیقتاً بزرگ وجود داشته‌اند و آنچه ایشان پدید آورده‌اند اهمیتی عظیم دارد. با وجود این، به تعبیر خود پوپر، «فلسفه به آن‌ها وابسته نیست به آن معنایی که نقاشی به نقاشان بزرگ یا موسیقی به آهنگسازان بزرگ وابسته است.»

از منظر پوپر، همه مردان و زنان در باره چیزهایی مثل زندگی و مرگ نگرش‌هایی اختیار می‌کنند و اعتقادات یا پیشداوری‌هایی غیرنقدانه دارند. این نگرش‌ها و پیشداوری‌ها را «نظریه‌هایی» تلقی می‌کند که «ایشان ناخودآگاه آن‌ها را مسلّم می‌گیرند، یا از محیط فکری خویش یا از سنت برگرفته‌اند.» فرق بین فلاسفه حرفه‌ای و مردمان کوچه و بازار، که ایشان نیز فیلسوفند، این است که گروه اول تشخیص می‌دهند که نگرش‌ها و پیشداوری‌های مردمان کوچه و بازار در واقع نظریه‌هایی هستند که باید آن‌ها را بررسی انتقادی کرد. به عقیده پوپر، ضرورت وجود افرادی که این قبیل نظریه‌ها و مسائل مربوط به آن‌ها را بررسی انتقادی می‌کنند یگانه توجیه [وجود] فلسفه حرفه‌ای است.

انتقاد دیگر نسبت به رویکرد تاریخی مبتنی بر تمایز فلسفه و تاریخ فکر،^۱ یا تاریخ اندیشه‌ها^۲ است. حجت می‌آورند که فلسفه‌ورزی یک چیز است و توصیف آرای فلاسفه در بافت یا زمینه^۳ تاریخی‌شان یک چیز دیگر. عموماً فلاسفه به استدلال‌های مربوط به آرای که در خصوص مفاهیم بنیادینی همچون حقیقت / صدق،^۴ خیر و یقین بیان می‌شود علاقه و توجه دارند. آن‌ها دلمشغول صدق یا کذب قضایایی هستند که ممکن است در این‌گونه استدلال‌ها مندرج باشند و دلمشغول صحت استنتاج‌هایی که بر پایه این‌گونه قضایا صورت می‌گیرد. به طور کلی، ایشان اندیشه‌ها و پیوستگی‌های ادعا شده بین آن‌ها را بررسی می‌کنند. در مقابل، مورخ اندیشه‌ها دلمشغول ربط دادن اندیشه‌های متفکری به زمینه تاریخی او و تبیین اندیشه‌های متباین در میان چنین متفکرانی بر حسب تفاوت‌هایی است که در این بافت‌ها و زمینه‌ها وجود دارد.

همچنین، حجت می‌آورند که این مشغله‌ها قابلیت خلط شدن را دارند مگر این که به دقت آن‌ها را از هم متمایز کنیم. چنین خلطی مسلماً در گذشته حادث شده است. بعضی ادعا می‌کنند که این خلط گاهی پدیدآورنده صورتی خفی از اصالت تاریخ^۵ شده است که مطابق آن، اندیشه‌های فلسفی از راه بازگرداندن آن‌ها به (۱) شرایط اجتماعی‌ای که در آن شکل گرفتند، یعنی «خاستگاه» آن‌ها، و (۲) تأثیر آن‌ها بر آن شرایط، یعنی «اهمیت تاریخی» آن‌ها، تفسیر و ارزیابی می‌شوند. سوای این، ادعا شده است که برخی نمایندگان رویکرد اصالت تاریخی سراغ این کار می‌روند که «اهمیت تاریخی» را برحسب مقاصد اجتماعی خودشان شناسایی یا تعریف کنند. اگر ببینند رأی یا دیدگاهی به پیشبرد مقاصد اجتماعی‌شان یاری می‌رساند، با نظر مساعد در باره آن داور می‌کنند؛ در غیر این صورت، در باره آن رأی یا دیدگاه با

1. intellectual history

2. the history of ideas

3. context

4. truth

5. historicism

نظری نامساعد به داوری می‌نشینند. با این حساب، اگر نظریه فلسفی‌ای حافظ وضع موجود تعبیر شود و اگر ایشان طرفدار حفظ اوضاع و احوال جاری باشند، به دیده مثبت در باره آن نظریه داوری خواهند کرد (دیگرانی که طرفدار تغییری در همان اوضاع و احوال هستند چه بسا به دیده منفی در باره همان رأی داوری کنند).

آن صورت اصالت تاریخ که در قسمت (۱) توصیف شده است متضمن خطای فاحشی در استدلال است - مغالطه تکوینی^۱ - که در آن رأی یا دیدگاهی به جای آن که بر پایه صحت [یا نادرستی] آن ارزیابی فلسفی شود براساس اصل و نسب آن محل ارزیابی فلسفی قرار می‌گیرد. صورت دیگر [اصالت تاریخ] که در قسمت (۲) وصف آن آمده، «اهمیت تاریخی» را با صحت خلط می‌کند. در این جا نوعی ملاک و مناط ارزیابی که می‌تواند در یک حوزه، یعنی تاریخ، مناسب باشد بدون رعایت مناسبت در حوزه‌ای دیگر، یعنی فلسفه، اختیار شده و به کار رفته است.

شمار دیگری از منتقدان تحت تأثیر این ادعا قرار نمی‌گیرند که در بین مورخان فلسفه اتفاق نظر چشمگیری وجود دارد در باره این که کدام متفکران را باید در عداد فلاسفه به شمار آورد. ایشان حجت برمی‌انگیزند که تاریخ رشته یا زمینه مطالعاتی ما طیفی گسترده و رنگارنگ از اندیشه‌ها و نظریه‌ها را می‌نمایاند. بنابراین، آن دیدگاهی که فرد بر پایه مطالعه تاریخی فلسفه نسبت به آن می‌پرورد مبتنی بر این خواهد بود که چه متفکرانی برای مطالعه انتخاب می‌شوند - و در این قسم مواجهات تاریخی بر چه چیز و به چه نحو تأکید می‌شود. آن‌ها اضافه می‌کنند که، سوای این، ملاک‌های به کار رفته در انتخاب و تأکید، خودشان مسئله‌انگیزند.

این منتقدان متذکر این مطلب نیز می‌شوند که مواجهات امروزی با

1. genetic fallacy

موضوعات و مسائل فلسفی ظرفیت آن را دارند که در قیاس با مواجهات تاریخی با همین موضوعات روشن‌تر و دقیق‌تر باشند. به همین دلیل، کم‌تر احتمال دارد که دانشجویان با مناقشه بر سر شکل درست تفسیر این یا آن متفکر سرگردان شوند.

در ارزیابی استدلال‌هایی که رویکرد تاریخی را در میان گرفته‌اند (علاوه بر اظهارنظرهای پیشینمان) خاطرنشان می‌کنیم که بدون شک فلسفه در قرنی که در آن به سر می‌بریم [= قرن بیستم] در نتیجه کارهای فرگه،^۱ راسل،^۲ وایتهد،^۳ مور،^۴ کارناپ^۵ و ویتگنشتاین^۶ به طرز چشمگیری دگرگون شده است.^[۱] در حقیقت، در تأیید این مدعا سخن بسیار است که کار ویتگنشتاین متأخر خود به تنهایی دریافتی از مشغله فلسفی را پی می‌ریزد که از بسیاری جهات با دریافت سابق بر آن تفاوت بنیادین دارد. به علاوه، متذکر شده‌اند که در کار او چندان اشاره‌ای به اسلافش یا چندان اتکایی بر آن‌ها نمی‌توان یافت، آن هم اگر اصلاً چنین اشاره یا اتکایی وجود داشته باشد. سوای این‌ها، تردید نمی‌توان کرد که فلاسفه متأخر در پروراندن و کاربرد مهارت‌ها و فنون تحلیلی، متأنی‌تر، منظم‌تر و دقیق‌تر شده‌اند. با این حال، مسلم نیست که همه این‌ها در حکم گسست تمام‌عیار از گذشته – انقلابی کامل عیار در فلسفه – باشد. کار [های] اخیر در تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که سنت تاریخی دور و درازی وجود دارد که آن هم از مهارت‌ها و فنون تحلیلی بهره می‌برد – سنتی که به افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد. الن وایت (۵) در مقاله‌اش مثال‌هایی ذکر می‌کند. اصالت و بداعت چشمگیر دریافتی که

۱. [Gottlob] Frege: فیلسوف و ریاضیدان آلمانی (۱۸۴۸-۱۹۲۵). – م.

۲. [Bertrand] Russell: فیلسوف، منطق‌دان و مصلح اجتماعی انگلیسی (۱۸۷۲-۱۹۷۰). – م.

۳. [Alfred North] Whitehead: فیلسوف، ریاضیدان و منطق‌دان انگلیسی (۱۸۶۱-۱۹۴۷). – م.

۴. [George Edward] Moore: فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳-۱۹۵۸). – م.

۵. [Rudolf] Carnap: فیلسوف آمریکایی آلمانی‌تبار (۱۸۴۸-۱۹۷۰). – م.

۶. [Ludwig] Wittgenstein: فیلسوف انگلیسی اتریشی‌تبار (۱۸۸۹-۱۹۵۱). – م.

ویتگنشتاین مطرح کرد بی‌هیچ درنگی تصدیق می‌شود، ولی حتی در بین آن کسانی که امروزه همین رویکرد را در پیش می‌گیرند و به کار می‌بندند برخی هستند که معتقدند روش ملازم با آن برای انجام دادن شایسته همه وظایف و کارهایی که در دایره فلسفه می‌گنجد مناسب نیست. پس هر اظهارنظری مبنی بر این که فلسفه «جدید» تماماً جدید است، یا حتی این که فلسفه جدید آن قدر با فلسفه سابق بر آن فرق دارد که فایده‌ای بر مطالعه تاریخ فلسفه از جهت مقاصد ما مترتب نمی‌سازد، اظهارنظری است که باید جداً در آن به دیده تردید نگاه کرد.

این را هم متذکر می‌شویم که هر چند فرق نهادن بین فلسفه و تاریخ اندیشه‌ها مهم است، این نیز اهمیت دارد که میان تاریخ اندیشه‌ها و تاریخ فلسفه فرق بگذاریم. مطمئناً قرائن و ادله فراوانی هست بر این که ما می‌توانیم آثار فلاسفه گذشته را از حیث درستی آن‌ها، یعنی از نظرگاهی فلسفی، درک و ارزیابی کنیم. می‌توان آثار فلاسفه گذشته را از جهت استحکام و انسجام و محاسن فلسفی کلی آن‌ها، با قطع نظر از «اهمیت تاریخی» و زمینه تاریخیشان، بررسی کرد. این دقیقاً همان قسم رویکردی است که بسیاری از مورخان فلسفه اختیار می‌کنند. و دقیقاً همان وجه افتراق تاریخ فلسفه از تاریخ اندیشه‌هاست.

ولی نباید این واقعیت را از نظر دور بداریم که مورخان اندیشه‌ها افادات ارزنده‌ای به فلسفه کرده‌اند — کسانی که آثار فلسفی گذشته را در زمینه تاریخی آن‌ها محل بررسی قرار داده‌اند. دقیقاً همین قسم رویکرد است که غالباً تفسیر و درک ما را از آثار شخصیت‌های تاریخی غنی می‌سازد.

به اعتقاد بسیاری، دشوار می‌توان تصور کرد که بتوانیم در تلاش برای درک ماهیت فلسفه، آثار شخصیت‌های تاریخی را به کلی نادیده بگیریم. گابریل مارسل^۱ (۶) می‌گوید که این بی‌اعتنایی به تاریخ زمینه مطالعاتیمان

۱. Gabriel Marcel: فیلسوف فرانسوی (۱۸۸۹-۱۹۷۳). — م.

شکل خطرناکی از ناسپاسی است که بنیاد آن قصور در اذعان به دینی است که نسبت به گذشته داریم. این ناسپاسی ممکن است به حالمان خطرناک باشد و برایمان گران تمام شود، هر چند که رویکرد تاریخی نمی‌تواند یگانه راه برای رسیدن به درکی از زمینه مطالعاتیمان باشد.

سرانجام این که می‌بینیم مدافعان رویکرد تاریخی عملاً در مواجهه با این سؤال که «فلسفه چیست؟» جوابی سراسرست به ما نمی‌دهند. به جای آن چیزی را که به عقیده ایشان طریق بهتر برای پیدا کردن درکی از ماهیت آن است ارائه می‌کنند. غالباً، به کردار هایدگر، با اشاره به شخصیت یا دوره‌ای تاریخی آن را نمونه خاص و عینی ماهیت فلسفه در نظر می‌گیرند. هایدگر ماهیت فلسفه را «اصالتاً و ذاتاً یونانی» می‌داند. بدین قرار از منظر او نمی‌توان ماهیت فلسفه را بدون مراجعه به این دوره تاریخی توصیف کرد و نمی‌توان بدون آشنایی بی‌واسطه با تفکر و فرهنگ دوره مزبور به درکی از این ماهیت نایل شد. پس در جواب هایدگر به سؤال ما جنبه‌ای عملی^۱ وجود دارد: تنها از این راه ماهیت فلسفه را درک می‌کنیم که ندای دعوت او را به این که از دیدگاه تاریخی با فرهنگ و تفکر این دوره درگیر شویم اجابت کنیم.

رویکرد ناظر به فعالیت

یک رویکرد مستقیم به رشته یا زمینه مطالعاتیمان این است که فلسفه را فعالیت یا مشغله‌ای بدانیم و توضیح دهیم که چه تفاوت یا چه شباهتی با سایر مشغله‌ها دارد. در این رویکرد کانون توجه ما این است که (۱) فلسفه جوای چیست - مقاصد این مشغله - و (۲) این مقاصد را چگونه می‌جوید - روش‌ها یا فنونی که برای نیل به این مقاصد به کار می‌برد. همین طور باید مواد یا موضوعاتی را ملاحظه کنیم که این روش‌ها یا فنون در مورد آن‌ها به کار می‌رود.

پیداست که فلسفه با فعالیت‌هایی مثل هاکی روی چمن، نرمش سوئدی و بندبازی همان فرقی را دارد که ریاضیات، روزنامه‌نگاری و معماری با این فعالیت‌ها دارند. فلسفه، قبل از هر چیز، مشغله‌ای فکری است، نه جسمی. به این عنوان، می‌توان فلسفه را به طور ساده تلاشی دانست برای جواب دادن به سؤال‌ها، مقصودی که بین فلسفه و سایر مشغله‌های فکری مشترک است.

و اما در توصیف ماهیت سؤال‌ها و جواب‌های فلسفه است که اختلاف نظری اساسی در میان فلاسفه می‌بینیم. آیزایا برلین^۱ گفته است که آرخیلوخوس،^۲ شاعر یونانی، ملتفت این نکته شده بود آن‌جا که می‌گفت: «روباہ چیزهای [کوچک] زیادی می‌داند، ولی خارپشت یک چیز بزرگ [یا مهم] را می‌داند.»^[۱] احتمالاً اختلافی که این شاعر مشخص می‌کند در نوع سؤال‌هایی است که متفکر با آن‌ها سروکار دارد.

فلاسفهٔ روباه‌صفت فلسفه را در درجهٔ اول مشغله‌ای انتقادی می‌دانند، مشغله‌ای که مقاصد آن شبیه مقاصد دیگر مشغله‌های انتقادی است: پیدا کردن راه‌حل مسائل خاص.^[۲] (به ندرت متفکری انتقادی پیدا می‌شود که قائل باشد به این‌که قابلیتش در فلسفه او را در یافتن جواب‌هایی برای سؤال‌های «بزرگ» در بارهٔ مقام و مقصود آدمی در عالم هستی واجد صلاحیت مخصوصی می‌کند).

فنونی که ایشان در مورد مسائل به کار می‌بندند عموماً فنون تحلیلی توصیف می‌شوند. فنون تحلیل منطقی و زبانی معمولاً ابزارهایی ضروری هستند. فیلسوف روباه‌صفت، مانند هر متفکر تحلیلی قابل، بر پایهٔ شیوه‌ای تدریجی و جزء به جزء به جانب راه‌حلی برای مسئله‌ای معین پیش می‌رود. به علاوه، آنچه او در بارهٔ یک مسئله می‌گوید لزوماً ارتباطی با راه‌حل‌هایش برای سایر مسائل ندارد. به این اعتبار است که در بارهٔ او می‌توان گفت:

۱. Isaiah Berlin: فیلسوف بریتانیایی (۱۹۰۹-۱۹۹۷). - م.

۲. Archilochus: شاعر یونانی (۷۱۴-۶۷۶ ق. م.). - م.

«چیزهای [کوچک] زیادی می‌داند.» او کار خود را لااقل تا حدی فنی می‌داند، کاری که مستلزم میزان قابل تشخیصی از شایستگی و کاردانی در کاربرد ابزارهای اوست.

چه چیزهایی از جمله مسائل یا سؤال‌های اوست؟ او به تحلیل مفاهیمی همچون وجود، معرفت، باور، یقین، علت، فعل، ادراک و عاطفه علاقه دارد. به راه‌حل‌های مسائلی مانند مسئله استقرا،^۱ تحلیل‌یت^۲ و هویت شخصی^۳ علاقه‌مند است.

چه چیزهایی از جمله فنون تحلیلی خاص اوست؟ دامنه فنون او از فنون منطقی صوری برتراند راسل، که با تحلیل درست عبارت‌های دلالت‌گر دست و پنجه نرم می‌کند، تا فنون معناشناسانه و دستوری جی. ال. آستین^۴ را، که سعی دارد اهمیت تمایز بین ضمیر پرسشی و ضمیر موصولی را در مسئله اذهان دیگر توضیح دهد (یعنی این مسئله که آیا سوای ذهن من اذهان دیگری وجود دارد؟) دربر می‌گیرد. فیلسوف انتقادی چه‌بسا استدلالی اقامه کند مبتنی بر تشخیص مغالطه‌ای صوری^۵ یا نوعی خلط مقوله.^۶ چه‌بسا با استناد به موردی نوع‌نمون از «دیدن میز»، با استناد به مثالی نقض، یا با تمسک به تفاوتی در «دستور سطحی و عمقی»^۷ عبارتی، استدلال کند.

سرانجام می‌رسیم به روشی که آن را «اصالت تألیف انتقادی»^۸ اصطلاح می‌کنیم و در آثار رودلف کارناپ، گوستاو برگمان،^۹ نلسون گودمن^{۱۰} و دلبیو. وی. کواین جلوه‌گر شده است. با این روش فیلسوف می‌کوشد زبانی مؤلف یا برساخته‌پروراند که جمیع آن چیزهایی را که باید در خصوص این یا آن

1. induction

2. analyticity

3. personal identity

۴. J. L. Austin: فیلسوف انگلیسی (۱۹۱۱-۱۹۶۰). - م.

5. formal fallacy

6. category mistake

7. surface and depth grammar

8. critical constructivism

۹. Gustav Bergmann: فیلسوف اتریشی و جوان‌ترین عضو حلقه وین (۱۹۰۶-۱۹۸۷). - م.

۱۰. Nelson Goodman: فیلسوف آمریکایی (۱۹۰۶-۱۹۹۸). - م.